

حملة تیمور به مازندران و عوامل سقوط مرعشیان

دکتر حسین میرجعفری *

چکیده

سرزمین مازندران در اواخر قرن هشتم ه. ق تازه از ظلم و جور حکام و خوانین محلی رهایی پیدا کرده و مردم آن در سلک مریدان سید قوام‌الدین مرعشی معروف به میر بزرگ درآمده بودند که تعالیم او آمیخته‌ای از اصول نبوی، فقه شیعه دوازده امامی و آیین فتوت بود و به این ترتیب یکرنگی و اتحاد فرزندان سید قوام‌الدین، زمینه‌ساز دولتی بر اساس قسط و برابری و در جهت بسط عدالت اجتماعی و برداشتن ظلم و ستم و آثار بی‌عدالتی بود که عمر این حکومت چندان دوام نیاورد و مانند دیگر حکومت‌های کوچک و بزرگ آن زمان گرفتار یورش امیر تیمور گردید.

در آستانه تأسیس دولت مرعشیان در مازندران که شرایط خاص و اوضاع درهم ریخته منطقه، شکل‌گیری چنین نهضتی را پذیرا بود، سه خاندان مهم؛ آل‌باوند، کیانیان جلالی و کیانیان چلاوی بر مازندران حکومت می‌کردند که هر کدام بخشی از این ولایت را تحت نفوذ و اختیار خود داشتند.

زمانی که کیا افراسیاب چلاوی از سوی مخالفان خود در آستانه سقوط قرار گرفت، دست ارادت و توبه به سوی سید قوام‌الدین دراز کرد و مرید او شد، اما پس از مدتی توبه خود را شکست و به فسق و جور و عصیان مشغول شد. از این

* - استاد تاریخ دانشگاه اصفهان.

واقعۀ به بعد مازندرانی‌ها اطاعت و پیروی سید قوام‌الدین را گردن نهادند. این اتفاق راه رسیدن سید قوام‌الدین به فرمانروایی مازندران را آسان کرد و او پس از کسب پیروزی، ادارهٔ این منطقه را به فرزندان خویش واگذار کرد و به این ترتیب سید کمال‌الدین زمام امور را به‌دست گرفت و به‌تدریج نفوذ سیاسی خود را در مازندران گسترش داد.

مرعشیان نتوانستند تیمور را از حمله به مازندران باز دارند و به هر حال در نبردی سخت تسلیم شدند. پس از مرگ تیمور در زمان شاه‌رخ برای مدتی سادات مرعشی مجدداً در مازندران حکم راندند، اما نتوانستند حکومتی نیرومند برپا دارند. اگر چه مرعشیان با یکدلی و خوی جوانمردی تمامی مازندران را در اختیار خود گرفتند و در آغاز مبارزه با تجمل و دنیاگرایی، سبب موفقیت آنان شد، اما حملات بی‌امان تیمور و سرانجام مال‌اندوزی و انباشتن ثروت برخی از حکمرانان این سلسله باعث دور شدن مردم از آنان و در نهایت فروپاشی مرعشیان گردید.

واژه‌های کلیدی

تیمور، مرعشیان، مازندران، سید قوام‌الدین مرعشی، کیا فراسیاب چلاوی، اسکندر شیخی، سید کمال‌الدین، قلعهٔ ماهانه‌سر.

مقدمه

قیام و نهضت مرعشیان به لحاظ رشد مذهب تشیع اثنی‌عشری در مازندران و گسترش آن به نواحی مجاور و تحت تأثیر قرار گرفتن و ارتباط آن با خاندان شیعی کارکیا و سرانجام رسمی شدن مذهب تشیع دوازده امامی در دورهٔ صفوی دارای اهمیت خاصی است. در خصوص خاندان مرعشیان و نقش آنان در تاریخ، محققان اطلاعاتی را در اختیار ما قرار داده‌اند. آنچه در این تحقیق آمده چگونگی یورشهای تیمور را به این خطه نشان می‌دهد و عواقب و نتایج حاصل از آن حملات را برای ما مشخص و معلوم می‌سازد. مرعشیان حکومتی منسجم و متکی بر خود، بر پایهٔ اعتقادات شیعی دوازده امامی به‌وجود آوردند، اما سرانجام با یورش بی‌امان تیمور روبه‌رو شدند و به‌سختی شکست خوردند و به سبب ستیزه‌های درونی و عوامل متعدد دیگر دوباره نتوانستند قدرت سابق را به‌دست آورند.

مرعشیان پس از کسب قدرت در اندک مدتی تمام سرزمینها و نواحی اطراف مازندران را تصرف کردند و قلمرو خود را از استرآباد تا قزوین گسترش دادند. به ندرت اتفاق می افتاد که حکومتی همانند مرعشیان بتواند در مدت زمانی اندک، قلمرو خود را این همه توسعه دهد. در واقع آنچه به این نظام نیرو داد و تحرک بخشید، گرویدن مردم به سلک سادات مرعشی به سبب عدالت اجتماعی و قسط و برابری و برداشتن ظلم و ستم و آثار فسق و فجور حکام و امرا و خوانین محلی بود. یکرنگی و هماهنگی فرزندان سید قوام الدین مرعشی زمینه ساز حکومت مرعشیان شد، اما دیری نپایید که این حکومت نیز مانند سایر حکومت های ایرانی آن زمان، گرفتار یورش امیر تیمور گردید. تیمور برای جلوگیری از هرگونه طغیان حکام دست نشانده اش، مرعشیان را به ماوراءالنهر انتقال داد. بعد از مرگ تیمور دوباره آنها به مازندران برگشتند و حکومت کردند، اما هرگز به اندازه دوران قبل، از دوام و استحکام پیشتر برخوردار نبودند.

در این مقاله سعی بر آن است تا با تکیه به اسناد و مدارک و منابع دست اول، اوضاع سیاسی مازندران در آستانه حمله تیمور، تشکیل حکومت مرعشیان و یورشهای تیمور به این منطقه و نبرد او با سادات مرعشی و به خصوص علل و انگیزه های حمله تیمور به این ناحیه و حوادث این منطقه پس از مرگ تیمور مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

اشاره ای به حدود و سوابق تاریخی مازندران

در خصوص سابقه تاریخی مازندران سخن بسیار است. در میان اقوام تاریخی مازندران یکی تپیرها بودند که در کوه های شمالی سمنان اقامت داشتند. دیگر آمردها که شهر آمل به اسم آنها نامیده شده است. این دو طایفه به دست اسکندر شکست خوردند. اعراب آن ناحیه را به نام طبرستان می شناخته اند. اسم مازندران از زمان سلجوقیان باز معمول گردید. ابن اسفندیار و یاقوت می نویسند نام مازندران فقط از زمان نسبتاً اخیر متداول شده، ولی به گفته زکریای قزوینی ایرانی ها طبرستان را مازندران می خوانده اند (۱۱ / ص ۱۱).

بنا به نوشته سید ظهیرالدین مرعشی حدود طبرستان را منوچهر (منوچهر بن قابوس) به ترتیب ذیل تعیین کرده بود: از طرف شرق دینار جاری، از مغرب ده ملاط که در جنوب هوسم واقع بوده، از جنوب رأس تمام کوههایی که آب آن به دریای آبسکون (دریای خزر) می ریخته و خود دریا نیز حد شمالی بوده است. بنابراین طبرستان شامل

گرگان، استرآباد، مازندران و رستمدر می‌شده و گاهی بسطام، دامغان، فیروزکوه و خرقان نیز به آن ملحق می‌گردیده است. مازندران که پیشتر طبرستان نام داشته قسمتی از ایالت قدیمی فرشوادگر به‌شمار می‌رفته و این ایالت شامل آذربایجان و گیلان و طبرستان و ری و قومس بوده است (۱۹ / ص ۱۹ و ۲۰).

بنابر آنچه گفته شد، مازندران میان ساحل جنوبی دریای خزر و سلسله جبال البرز واقع است و حد شرقی مازندران (طبرستان)، خاک گرگان (استرآباد) ظاهراً در بیشتر اوقات حوالی ساحل رود کرند بوده است. این رود خلیج استرآباد و کوهستان مازندران را از خاک گرگان جدا می‌کند. در قسمت غربی، زمانی تا رودسر و گاهی تا چالوس (نمک آبرود) امتداد داشت.

برای آنان که شیفته تاریخ هستند، تاریخ مازندران جاذبه ویژه‌ای دارد، اگرچه بعد از فتح اسلام، تاریخ مازندران برای مدتی از تاریخ بقیه سرزمینهای ایران جدا می‌شود، لیکن در اوایل قرن یازدهم هجری (سال ۱۰۰۶) شاه عباس اول صفوی دوباره این منطقه را به سایر ایالات ایران ملحق کرده است.

بعد از فتح اسلام زبان و خط پهلوی در مازندران بیشتر از سایر نقاط ایران متداول و مستمر بوده، چنانکه بعد از آنکه در سکه‌های تمام بلاد ایران خط عربی جایگزین خط پهلوی شده بود، هنوز در سکه‌های مازندران خط پهلوی باقی مانده است. بالجمله گرگان و مازندران غالباً در تاریخ ایران، تأثیر کلی و در روابط و مراودات شرق با غرب اهمیت مخصوص داشته‌اند. زیرا که این ایالات متأسفانه در معبر ایلات غارتگر و جنگجوی آسیایی که از شرق به غرب هجوم می‌آوردند، واقع بوده، از صدمات این جزر و مد بس سختی‌ها کشیده و خرابی‌ها دیده‌اند.

اوضاع سیاسی مازندران در آستانه حمله تیمور به این منطقه

خاندان‌های حکومتگر مازندران تا روزگار مرعشیان عبارت بودند از:

- ۱- آل گشنسف ۲- سلسله زرمهر ۳- خاندان گیل گاوباره: شامل؛ دابویه و پادوسبان
- ۴- قارونوند یا سوخرائیان ۵- باوندیان: شامل؛ کیوسیه و اصفهبدیه (ملک جبال) و کینخواریه که توضیح در مورد آنها در این مختصر نمی‌گنجد.^(۱)

در آستانه قیام مرعشیان در مازندران که شرایط خاص و اوضاع متشنج منطقه شکل‌گیری چنین نهضتی را پذیرا بود، سه خاندان مهم بر مازندران حکومت می‌کردند

که هر کدام بخشی از این ولایت را تحت نفوذ و اختیار خود داشتند و هر از چند گاه به سبب برخورد و کدورت بین آنها، این منطقه دچار هرج و مرج و خونریزی می شد. سه خاندان عبارت بودند از: آل باوند (کینخواریه)، کیانیان جلالی، کیانیان چلاوی (چلابی).

آخرین فرد خاندان آل باوند (کینخواریه) فخرالدوله حسن بن کیخسرو بود. این سلسله مدت ۱۱۵ سال از سال ۶۳۵ تا ۷۵۰ هجری در طبرستان حکومت کردند، وسعت قلمرو آل باوند ثابت نبود، گاهی چنان قدرت می یافتند که در سیاستهای بیرون از مرزهای طبیعی کرانه جنوبی دریای خزر مداخله می کردند و زمانی در برابر قدرتهای بزرگ به ناحیه کوهستانی عقب می نشستند.^(۲)

کینخواریه یا آل باوند عمال ایلخانان مغول بودند و هیچ گاه نتوانستند حکومت مستقلی داشته باشند، اما مردم طبرستان در زمان حکومت آنها آسوده بودند. چنانکه ابن اسفندیار نویسنده کتاب *تاریخ طبرستان* می نویسد: «در عهد ملوک باوند نه بر رعایا و نه بر مصارف و ارباب خراج نبود. آبهای آن ولایت مباح باشد» (۲ / ص ۵۱).

در خصوص کیانیان جلالی اولین بار به نام کیا جمال الدین احمد در زمان فخرالدوله حسن باوندی بر می خوریم که هنگام هجوم امیرمسعود سربداری به مازندران به او پیوست. *حملة مسعود سربداری به مازندران در زمان حکومت فخرالدوله حسن اتفاق افتاد (۱۰ / ص ۳۳۶)*. کیا جمال الدین احمد اندکی بعد به دست امیرمسعود سربداری به قتل رسید و بعد از کشته شدن وی فرزندان او به نامهای کیا فخرالدین و کیا وشتاسب مدتی در ساری حکومت کردند (۱۴ / ص ۲۱۵). کیا جلال پسر دیگر او که از ارکان دولت فخرالدوله حسن به شمار می رفت و در واقع وزارت وی را بر عهده داشت، به دست او کشته شد و بدین ترتیب کیانیان جلالی از ملک مازندران دور شدند و همین مسأله دست ملک فخرالدوله حسن را برای دوستی با چلاویان باز گذاشت.

کیا افراسیاب چلاوی^(۳) بزرگ خاندان کیهایی چلاوی است که سپهسالار ملک فخرالدوله حسن باوندی بوده و از دشمنان دیرین کیهایی جلالی بودند (۱ / ص ۲۰۱). با قتل کیا جلال و پراکنده شدن خاندان کیا جلالی از پیرامون فخرالدوله حسن، شاه باوند برای پر کردن جای آنها رو به سوی کیهایی چلاوی آورد تا از وجود آنها برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود استفاده کند. فخرالدوله حسن تمام امور و اختیار ولایت خود را به دست کیهایی چلاوی سپرد و همین مسأله بر دشمنی دو خاندان کیهایی چلاوی و جلالی افزود و در نتیجه مدتی مازندران به ورطه اغتشاش کشیده شد.

کیا افراسیاب چلاوی برای کسب قدرت، نقشه از میان برداشتن فخرالدوله حسن را کشید^(۴) و در فرصت مناسب بر آن دست یازید.^(۵) با قتل ملک فخرالدوله حسن، مازندران به مدت سیزده سال مرکز آشوب و تاراج گردید (۱ / ص ۲۰۲).

مردم مازندران چون با آل باوند که چندین سال حکومت مازندران را داشتند انس و الفتی گرفته بودند نسبت به افراسیاب که قاتل شاه باوند بود، دل خوشی نداشتند بنابراین کیا افراسیاب برای جلب مردم دست به دامان سید قوام‌الدین مرعشی دراز کرد و به ظاهر در سلک مریدانش در آمد.

سید قوام‌الدین مرعشی بنیانگذار مرعشیان در مازندران

سید قوام‌الدین معروف به میر بزرگ از سادات مرعشی بود و نسب او بنا به نوشته اکثر مورخان به حضرت علی بن ابیطالب می‌رسید. این مرد از مریدان سید عزالدین سوغندی رهبر شیخیان سربرداری که در خراسان به سر می‌برد بود و از تعالیم او سود جست.

از نوشته‌های ظهیرالدین مرعشی و اکثر منابع این دوره چنین استنباط می‌گردد که نهضت مرعشیان مازندران با سریداران خراسان به‌ویژه طریقت حسینه یعنی طریقت شیخ حسن جویری رابطه داشت و این جنبش را شاخه‌ای از طریقه شیخیه - جویری می‌دانند. نهضت مرعشیان در تمامی زمینه‌ها از سریداران تأثیر پذیرفته بود. دولتشاه سمرقندی در تذکره‌الشعرا سید عزالدین سوغندی را پدر سید قوام‌الدین معرفی کرده است (۱۲ / ص ۳۱۶). به نظر می‌رسد که منظور دولتشاه این بوده که سوغندی پدر روحانی سید قوام‌الدین بوده است.

مردم مازندران از تعالیم سید قوام‌الدین که جوهره‌ای از اصول نبوی و تشریعی از فقه شیعه دوازده امامی و آیین فتوت فتیان و مبلغه درخشانی از عرفان ایرانی داشت، استقبال شایانی نمود و روی پدو آوردند.

وقتی کیا افراسیاب از سوی مخالفان خود در تنگنا یا در آستانه سقوط قرار گرفت، دست ارادت و توبه به سوی سید قوام‌الدین دراز کرد.^(۶) بدین ترتیب سید قوام‌الدین وی را به مریدی قبول نمود (۲۰ / ص ۱۷۴).

پس از مدتی کیا افراسیاب توبه خود را شکست و به عصیان و فسق و فجور مشغول گشت^(۷) و سید قوام‌الدین را به زندان انداخت بعد از این واقعه مازندرانی‌ها بیشتر از قبل کمر اطاعت و پیروی از سید قوام‌الدین بستند و این اتفاق راه رسیدن سید

قوام‌الدین را به فرمانروایی مازندران بسیار آسان کرد و طولی نکشید که طرفداران سید قوام‌الدین به جنگ با کیا افراسیاب برخاسته و وی را همراه با سه فرزندش به قتل رساندند.^(۸)

از میان فرزندان کیا افراسیاب اسکندر شیخی به سبزواری حمله برد و آنجا را تصرف کرد. ملک حسین کورت حکمران هرات با احترام او را به هرات فرا خواند و وی تا زمان حمله تیمور گورکان به هرات در آن شهر بود. پس از فتح هرات به دست تیمور، اسکندر به همراه ملک حسین به خدمت امیر تیمور در سمرقند رفتند و تیمور را برای تسخیر مازندران و گرفتن انتقام از درویشان مرعشی تشویق و ترغیب کردند (۲۰ / ص ۸۲-۱۸۱).

سید قوام‌الدین پس از پیروزی بر کیا افراسیاب اداره مازندران و حکومت آن را به فرزندان خویش واگذار کرد و ابتدا سرپرستی آن را به پسرش سید عبدالله که بزرگتر از همه بود سپرد، اما وی اظهار داشت که من بجای عبادت و اطاعت و گوشه فقر و قناعت چیزی از این دنیا طلبکار نیستم و به پیشنهاد وی برادرش سید کمال‌الدین را که مرد کار و شجاع و اعلم از دیگران بود به ریاست قبول کردند و سایر برادران در مقام اطاعت و فرمانبرداری کمر همت بستند (۲۰ / ص ۱۸۵).

مرعشیان که صاحب دشتها و جلگه‌های مازندران گشتند با تصرف این مناطق توانستند ظلم و جور و فسق و فجوری که بر مردم وارد می‌شد را از بین برده و به بسط عدالت اجتماعی بپردازند. مرعشیان به تدریج دامنه نفوذ سیاسی خود را به اطراف گسترش دادند. سایر فتوحات مرعشیان عبارت بودند از: فتح قلعه سواد کوه، فتح قلعه فیروزکوه، تسخیر منطقه رستمدر و فتح قلاع کجور و نور و لاریجان (۲۰ / ص ۲۱۷-۱۹۸) سید قوام‌الدین مرعشی در سال ۷۸۱ هـ. به علت بیماری در شهر بارفروش در (بابل) درگذشت، جنازه او را با شکوه فراوان به آمل بردند و در آنجا به خاک سپردند و مقبره‌ای با شکوه بر مزار او بنا کردند (۱۰ / ص ۴۴-۲۴۳).

یورشهای امیر تیمور گورکان به مازندران

تیمور قبل از اینکه با مرعشیان برخوردی داشته باشد، دو بار به استرآباد لشکر کشید. اولین بار سال ۷۸۰ هـ ق بود که وقتی امیر ولی حاکم مازندران از حمله حیرت‌انگیز تیمور آگاهی یافت، مقربان خود؛ امیر حاجی و دیگر نزدیکان را با انواع پیشکش‌ها به

نزد پادشاه گورکانی فرستاد. تیمور چون التماس امیر ولی را دید که از در اطاعت و انقیاد در آمده بود، درخواست او را پذیرفت و از آنجا مراجعت کرد. بدین ترتیب امیر ولی با اظهار انقیاد از خشم تیمور در امان ماند و تیمور استرآباد را به امیر ولی بخشید (۱۵ / ص ۶۰). پس از مراجعت تیمور، امیر ولی اقدامات محافظتی برای حفظ استرآباد انجام داد و دستور داد دور شهر را خندقی بزرگ کنند و از وسایل گوناگون دیوار بلند ساختند و در بالای این دیوار، سیخ‌ها استوار کردند. تیمور چون از اقدامات امیر ولی آگاهی یافت، با لشکر گران، مرکب از سی قشون در سال ۷۸۶ هـ. به طرف استرآباد حرکت کرد. لشکر امیر ولی شکست خوردند و روی به گریز آوردند و بسیاری از سپاهیان وی در هنگام عقب‌نشینی درون همان چاههایی که کنده بودند، افتادند و مردند.^(۹) امیر ولی به جانب ری روانه شد و تیمور لشکری بزرگ به سرداری خدای داد بهادر و شیخ علی بهادر و عمر بهادر و ایناغ خماری را در عقب او روانه گردانید. امیر ولی پس از فرار به ری از ترس از آنجا از راه گیلان به خلخال رفت و در آنجا به قتل رسید (۹ / ص ۱۲۳). بعد از تسخیر استرآباد، تیمور پیرک پادشاه پسر لقمان پادشاه از نوادگان طغاتی‌تیمور را که در ملازمت صاحبقران بود، والی آنجا گردانید (۲۴ / ص ۲۰۷).

پس از تصرف استرآباد به دست تیمور، سادات مرعشی برای جلوگیری از هرگونه برخوردی در صدد فرستادن نماینده‌ای به خدمت تیمور برآمدند. به همین مناسبت سید کمال‌الدین فرزند خود سید غیاث‌الدین را به همراه تحف و هدایا به اردوی تیمور فرستاد. سید غیاث‌الدین توسط سید برکه که صوفی و مورد احترام خاص تیمور بود به حضور او رسید. تیمور انتظار داشت که خود سید کمال‌الدین شخصاً به خدمت او رسد و لذا به سید غیاث‌الدین زیاد التفات نکرد، اما او را خلعت پوشانید و نصیحتی چند کرد و خود به سوی عراق رفت (۲۰ / ص ۲۲۴؛ ۱۰ / ص ۳۴۴). سید کمال‌الدین برای بار دوم همان فرزند خود را با تعدادی از سپاهیان به خدمت امیر تیمور فرستاد و با اینکه وی تا عراق ملازم تیمور بود، ولی نتوانست در دل او رأفت و مهر ایجاد کند. تیمور پس از چندی در سال ۷۹۲ هجری لشکر خود را متوجه خراسان کرد و از آنجا برای تصرف مازندران عزم خود را جزم نمود.

سید کمال‌الدین برای بار سوم فرزند خود سید غیاث‌الدین را با تحف و هدایا پیش امیر تیمور فرستاد و عذرخواهی بسیار کرد که «ما جمعی از ساداتیم که در این جنگل مازندران مقیم گشته، به دعای دولت مواظبت می‌نماییم.... اکنون این حقیر مدتی

است به طریق جدّ و آباء خود در این جنگل مازندران با مردم آنچه وظیفه عدل و انصاف است مرعی داشته، به دعای دولت شاهان ذوی الاقدار مشغولیم. مأمول آنکه نظر عنایت مشمول حال این فقیران گردانیده از ما بجز دعاگویی چیز دیگری توقع ندارند» (۲۰ / ص ۲۲۵).

تیمور در *تذکره* خویس به این نکته اشاره کرده است: «اول کسی که به من پناه آورد امیرعلی^(۱۰) حاکم مازندران بود که به من پیشکش فرستاد و در مکتوبی که نوشته بود، قید کرده بود که ما جمعی از آل علی‌ایم، قناعت به این سرزمین کرده‌ایم «ان تأخذ و اقدرتکم اقوی و ان تعفوا اقرب للتقوی» یعنی اگر بگیری قدرت شما قوی‌تر است و اگر عفو کنید نزدیک به پرهیزکاری است» (۸ / ص ۱۱۷-۱۸).

درخواستهای سید غیاث‌الدین مورد قبول تیمور واقع نشد، به فرمان وی سید را زندانی کردند و تیمور متوجه مازندران شد.

پطروشفسکی می‌نویسد: «نهضت مردم مازندران از لحاظ ترکیب اجتماعی و افکار شرکت‌کنندگان با سربداران خراسانی مشابهت کامل داشت. وی سقوط مرعشیان به دست تیمور را امری اجتناب‌ناپذیر می‌داند» (۶ / ص ۱۰۲ و ۱۰۸).

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

نبرد تیمور با مرعشیان

پس از آنکه مرعشیان نتوانستند تیمور را از حمله به مازندران باز دارند، از طرف دیگر تحریکات اسکندر شیخی که پدرش کیا اسفندیار به دست مرعشیان به هلاکت رسیده بود، در تیمور مؤثر واقع شد و وی تمامی اطلاعات خود را راجع به سادات مرعشی و راهها و معابر مازندران در اختیار تیمور گذاشت. بنابراین سادات به جد و تلاش فراوان شروع به مهیا کردن لشکر کردند و قلعه ماهانه سر^(۱۱) را نزدیک به ساحل دریا که منطقه‌ای آبگیر و پوشیده از جنگل بود و در میان آن تپه بزرگی واقع شده بود بر بالای تپه بنا کردند و از چوبهای بزرگ دیوارها و برجها ساختند و دروازه‌ها بنشانند، و درون حصار خانه‌ها ساختند و اموال و خزاین که در ساری و آمل بود بدان قلعه نقل نمودند و بعضی را در گل پنهان کردند و چنان معین گردانیدند که اگر لشکر تیمور به قراطغان برسد آنجا جدال و قتال را آماده کرده، محاربه کنند (۲۰ / ص ۲۷-۲۲۶؛ ۲۴ /

به این ترتیب سادات مرعشی لشکر آراسته و در ۲۶ ذی‌القعدة سال ۷۹۴ هـ - قراولان دو لشکر به هم رسیدند و در صحرای قراطغان^(۱۲) جنگ را آغاز نمودند، عده‌ای از طرفین مقتول گشتند، سادات وقتی از نیرو و عظمت و جدال سپاه تیمور آگاه شدند،^(۱۳) عقب‌نشینی کردند. سید کمال‌الدین با فرزندان و برادران و سادات آنچه زنده مانده بودند در قلعه متحصن گشتند و به همراه محافظان قلعه دست به مقاومت زدند. لشکر تیمور اطراف قلعه را محاصره کردند، به دستور تیمور کشتی‌ها با قشون جنگی مجهز به آتش‌انداز از راه کناره دریای قلزم (دریای مازندران)، نفت و آتش در میان قلعه انداختند. محاصره قلعه دو ماه و شش روز طول کشید و سرانجام مرعشیان در روز پنجشنبه دوم شوال ۷۹۵ هـ - ق تسلیم شدند و قلعه را به تیمور سپردند. سادات مرعشی به همراه سید کمال‌الدین چون به بارگاه تیمور رسیدند، تیمور از جای برخاست و ایشان را تعظیم نمود. تیمور کمال‌الدین را مخاطب قرار داد و گفت: «من به ولایت شما جهت مال و ملک شما نیامده‌ام به سبب آن آمده‌ام که مذهب شما بد است. حیف باشد که شما دم از سیادت بزنید و مذهبی داشته باشید که لایق مسلمانان نباشد. سید کمال‌الدین فرمود: ای امیر ما را چه مذهب است که بد است؟ گفت: شما سبب صحابه می‌کنید و رافضی مذهب‌اید. سید کمال فرمود ما خود متابعت جد و آباء خود کرده‌ایم، اگر مخالفان جد خود را بد گفته باشیم غالباً عجب نباشد» (۲۴ / ص ۴۱۲؛ ۲۲ / ص ۲۳۳). در این مجلس که بین امیر تیمور و سید کمال‌الدین سخنانی رفت، تیمور متوجه شد که همه حرفهایی که درباره سادات مرعشی گفته‌اند، درست نیست. آنگاه تیمور فرمان داد تا به داخل قلعه روند و هر چه اموال و نقدینگی بود همه را بار کنند و بیرون آورند. سپس دستور داد تا قلعه را آتش زدند و با زمین هموار کردند.

تیمور پس از تسلط بر مازندران برای اینکه سادات مرعشی دوباره به حکومت نرسند و این ناحیه را مرکز شورش و طغیان نسازند و همچنین برای اینکه آنها را تحت نظر داشته باشد، فرمان داد آنها را به ماوراءالنهر مرکز حکومت خویش انتقال دهند. به فرمان تیمور سادات مرعشی را همگی در کشتی نشاندند و به ماوراءالنهر بردند بعضی را به سمرقند و برخی را به اترار و کاشغر و خوارزم روانه ساختند (۲۰ / ص ۲۳۶؛ ۹ / ص ۱۳۴).

بعد از آن تیمور، ساری و آمل را غارت و مردم آن بلاد را قتل عام کرد و به قول ظهیرالدین مرعشی «چنان ساخت که در تمامی بلاد مازندران خروسی و ماکیانی نماند، که بانک کند و بیضه نهد و بقیة السیف که بودند، گریختند به اطراف و جوانب رفتند و عورات و پیر و ضعفا و اطفال به گرسنگی بمردند». (۲۰ / ص ۲۳۷).

تیمور بعد از تبعید سادات مرعشی حکومت ساری را به جمشید قارن غوری و ولایت آمل را به اسکندر شیخی و ایالت رستمدر را به ملک طوس و قلعه نور را به ملک کیومرث داد.

بنا به نوشته ابن عربشاه، اسکندر چلابی (شیخی)؛ در مجلسی نزد تیمور بود، آن مجلس آراسته به اسباب عشرت و سرور، تیمور از او پرسید که اگر دور زمان به فرزندان من گردد که را بینی که آهنگ تباهی آنان کند؟ وی در حالی که مغزش از بادۀ ناب در جوش و چراغ خردش خاموش بود به پاسخ گفت: آن که فرزندان تو را از میان برگیرد نخست منم. تیمور در آن حال چیزی نگفت. اما اسکندر وقتی از مجلس بیرون آمد، حاضران در مجلس او را ملامت کردند که چرا چنین سخنی گفتی؟ اسکندر هم از بیم تیمور گریخت و از او نشانی پدیدار نگشت (۳ / ص ۵۴).

به نوشته سید ظهیرالدین مرعشی اسکندر یاغی شد و سرانجام به قتل رسید (۲۰ / ص ۴۴-۴۳).

ملاشیخعلی گیلانی مؤلف *تاریخ مازندران* در این خصوص می نویسد: «اسکندر شیخی بعد از اندک مدتی با امیر تیمور عصیان نمود، سپاه وافر به سرداری امیرزاده رستم بن عمر شیخ بن امیر تیمور در مازندران آمدند. اسکندر با زن و دو پسر صغیر خود چارق پوشیده به جنگل رستمدر در زی اختفا به تنکابن آمد. امیرزاده رستم از سید هادی کیا بن امیر کیای ملاطی حاکم تنکابن وی را طلب کرد، وقتی به جست و جوی وی پرداختند، زن و پسران او را به دست وی کشته یافته و خود او را نیز به قتل رساندند و سید هادی کیا سر او را با تحف و هدایا به امیرزاده رستم فرستاد و حکومت چلاویه در مازندران بدو منقرض شد» (۱۸ / ص ۵۳).

کلاویخو سفیر اسپانیا اسکندر شیخی را یکی از سرداران تیمور نام برده که فرماندهی حصار فیروزکوه را به وی سپرد. اما تیمور به بعضی جهات بر وی خشم گرفت و شخصاً به دروازه حصار آمد و سی روز گرداگرد حصار را محاصره کرد و سرانجام اسکندر به دست تیمور افتاد (۱۷ / ص ۱۷۹).

علل و انگیزه های یورش تیمور به مازندران

تیمور با انگیزه های گوناگون سیاسی، مذهبی، اقتصادی و اجتماعی به نقاط مختلف ایران و سایر نقاط جهان حمله می برد که حمله به مازندران نیز نمی تواند از این امر مستثنی باشد. مهمترین علت در حمله او به سرزمین های مختلف، حس جهانگشایی و جاه طلبی و ماجراجویی وی بود. از سرگذشت او پیداست که به زندگی ساده و آرام و

بی‌دغدغه قانع نگشته و همواره برای کسب پیروزی، خود را در کام خطرات بزرگ انداخته است. زندگی ایام جوانی او تا جلوس بر تخت سلطنت در سی و چهار سالگی که سراسر مشحون از حوادث پرخطر و جنگ و کریزهای پر آسیب است، بهترین نشان وجود این صفات است. او بارها با عدهٔ قلیل به مقابلهٔ سپاه کثیر دشمن شتافته و مکرر چنان اتفاق افتاده که به زحمت از معرکه جان به سلامت به در برده است. او بارها بر زبان می‌گذرانده که «عرصهٔ ربع مسکون آنقدر وسیع نیست که در وی دو پادشاه باید» (۲۲ / ص ۵۸).

تیمور در *تذکره‌ات* خویش آورده است: «چون جامهٔ سلطنت در پوشیدم از عافیت و غنودن بر بستر راحت چشم پوشیدم و از دوازده سالگی محنت‌ها کشیدم و تدبیرها کردم و فوج‌ها شکستم و از امرا و سپاه نفاق‌ها دیدم و سخنان تلخ شنیدم و به تحمل و تغافل گذرانیدم و به ذات خود شمشیرها زدم تا آنکه بر ولایات و ممالک مسلط شدم و نامور گشتم» (۸ / ص ۱۶۲).

تیمور به هر منطقه‌ای که تصمیم می‌گرفت حمله می‌آورد، اگر فرمانروای آن ناحیه تسلیم نمی‌شد، حملهٔ او تقریباً به آن ناحیه حتمی بود. در حملهٔ به مازندران سید کمال‌الدین پسر خود را پیش تیمور فرستاد که خوشایند او نبوده، می‌خواست که خود وی به خدمت او برسد و به همین بهانه سرانجام به مازندران حمله کرد. در *تذکره‌ات* آمده است: «من رجوع حاکم مازندران را شگون گرفتم و متوجه گیلان و جرجان شدم و چون حکام آنجا به من رجوع نیاوردند، افواج قاهره بر ایشان تعیین نمودم و خود به عراق لشکر کشیدم» (۸ / ص ۱۱۸).

در جهت تحقق صفات بارز او یعنی جهانگشایی و جاه‌طلبی و حادثه‌جویی چند صفت عمدهٔ دیگر موجب پیشرفت و توفیق تیمور شده است. شجاعت و تهور و قساوت و تدبیر و احیاناً مکر و حيله. تیمور بی‌هیچ هراسی از دشمن و با تهور تمام به جنگهای صعب و دشوار می‌رفت، چنانکه حملهٔ گستردهٔ وی به مازندران و عبور از راههای پرپیچ و خم و جنگلهای انبوه این منطقه کوچکترین مانعی را در تصمیم وی ایجاد نکرد. تمام منابع عصر تیموری از قساوت و ستمگری و خونخواری تیمور نسبت به ابنا بشری حکایت می‌کنند. جان افراد در برابر پیشرفت مقاصد او هیچ‌گونه ارزشی نداشته است. حتی می‌توان چنین برداشت کرد که در تیمور نوعی حس تمایل به جنایت وجود داشته است که وی از ارضای آن لذت می‌برده است.

یکی دیگر از اهداف تیمور از بین بردن هر قدرت و حکومت محلی بود که احتمال می‌داد روزی برای او خطرساز شوند. فتح مازندران نیز از این امر مستثنی نبوده است. در تزوینات خویش به این نکته اشاره کرده و آورده است: «به بازوی مردمی و مردانگی و اتفاق امرا و سپهسالاران و بهادران به ضرب شمشیر تختگاه بیست و هفت پادشاه را مسخر ساختم و در ممالک ایران و توران و روم و مغرب و شام و مصر و عراق عرب و عجم و مازندران و گیلانات و شروانات و آذربایجان و فارس و خراسان و دشت جته و دشت قبچاق و خوارزم و ختن و کابلستان و باختر زمین و هندوستان پادشاه شدم و فرمانفرما گشتم» (۸ / ص ۱۶۲).

در منطقه مازندران نیز وجود حکام محلی سادات مرعشی برای تیمور غیرقابل تحمل بود. در حمله تیمور به مازندران، تحریکات دشمنان مرعشیان به خصوص اسکندر شیخی که پدر او به دست سادات کشته شده بود و وی جزو نزدیکان تیمور در آمده بود، بسیار مؤثر بود. در این هنگام اسکندر شیخی به عنوان یکی از همراهان و سرداران تیمور محسوب می‌شد و همیشه در فکر براندازی حکومت مرعشیان در مازندران بود و در مشوش کردن ذهن تیمور و توجه او به مازندران همیشه سخنان تحریک‌آمیز به تیمور می‌گفت.^(۱۴)

از دیگر علل و انگیزه‌های حمله تیمور به مازندران، مال‌دوستی و حرص او در جمع ثروت و غارت اموال و ضبط دارایی‌های مردم بود. در حقیقت فتوحات تیمور را باید نوعی غارت و تاراج مسلحانه شمرد.

در حمله تیمور به مازندران خزاین بسیاری از شهرها و قلاع مختلف به تصرف وی در آمد. سید ظهیرالدین مرعشی به نقل از پدر خود سید نصیرالدین، که در واقعه تصرف مازندران به دست تیمور، دوازده ساله بود می‌نویسد: «اموال خاص سید کمال‌الدین رهبر مرعشیان که به خزینه تیمور واصل شد بدین موجب بود: تنگه سفید^(۱۵) ششصد هزار عدد، تنگه سرخ دویست هزار عدد، طلا از کارهای ساخته و از سبیکه^(۱۶) صد و بیست هزار مثقال نقره، سیصد خروار شتری اقمشه و امتعه و کاسه‌های چینی و حلبی و لاجوردی و سایر رخوت و اجناس را عدد معلوم نشد و همچنین فراخور از آن برادران و فرزندان حلی و زیور و عورات و مثل هذا که بود، تعداد آن کما ینبغی معلوم نیست و مالهای خواجه‌های آمل را نیز که بردند، بی‌حد و قیاس بود. غرض که حضرت صاحبقران تا در آخر عمر خود همیشه اعتراف می‌کرد

که: خزاین چندین پادشاهان که به تحت تصرف اصحاب خزاین ما در آمد، هیچ کدامین این مقدار نبود که خزینۀ حکام مازندران! چون آنچه در قلعه بود بیرون آوردند» (۲۰ / ص ۲۳۴).

یکی دیگر از انگیزه‌ها و علت‌های یورش تیمور به مازندران را در بهانه مذهبی وی می‌توان جست‌وجو کرد. مسلم است که مانند بسیاری از پادشاهان دیگر برای تیمور نیز دین، دستاویزی بود برای رسیدن به مقاصد و هدفهای سیاسی خود. تظاهر او به خدا و خداپرستی و اظهار اعتقاد به دین اسلام و احترام به علما و فقها و زهاد و سادات امری است که زبانزد مورخان عهد تیموری است. او بعضی از فتوحات خود را عنوان «غزو» می‌داد تا در شمار غازیان اسلام در آید (۲۲ / ص ۶۸). در نظر تیمور سادات مرعشی به لحاظ مذهبی مشروعیتی نداشتند.

تیمور که خود را مقید به اوامر و احکام دینی و متعبد به اصول اسلامی نشان می‌داد. در تصرف مازندران نیز از این انگیزه استفاده نمود و برای جلب توجه مردم پس از پیروزی بر مرعشیان، آنان را نصیحت کرد تا «معتقدات بد را ترک کرده، من بعد بر طریقه اهل سنت و جماعت زندگانی کنند و راه شریعت را سلوک داشته، اهل علم را احترام نمایند و فرزندان را بر تعلم علوم شرعی ترغیب کنند.» به نوشته نظام‌الدین شامی «مجموع نصیحت پذیرفته اظهار توبت و انابت کردند و به بیان مقال با زبان حال گفتند:

مسلمانان، مسلمانان، مسلمانی، مسلمانی وزین آیین بی‌دینان پشیمانی پشیمانی
و چون دانست که از آن طریق عدول کرده به راه شریعت و اسلام درآمدند، ایشان را بناخت و خلع و صلات مخصوص گردانید». (۱۵ / ص ۱۲۸).

حوادث مازندران پس از مرگ تیمور

پس از مرگ تیمور در سال ۸۰۷ هجری و در زمان پادشاهی شاهرخ آن دسته از سادات مرعشی که در ماوراءالنهر زنده مانده بودند به نزد شاهرخ آمدند و به او گفتند که امیر تیمور آمل را به برادر ما داده است و وعده داده بود که بقیۀ سادات را در ماوراءالنهر آزاد نماید و چون مرگ او در رسید رو به آستان شما آوریم تا وعده او را به عرضتان برسانیم.

شاهرخ قبول کرد و اجازه بازگشت به آنها داد و حکومت ساری و آمل را به آنها ارزانی داشت. دسته‌دسته مردم مازندران به پیشواز آنها رفتند، اما باید گفت که سادات نتوانستند استقلال کامل در این منطقه به‌دست آورند. در اواخر سال ۸۱۴ شاهرخ به زیارت مشهد آمد. سید عزالدین از سادات مرعشی مازندران حاکم قومس و همچنین فرمانروایان ساری و فیروزکوه پس از آن برای جلب نظر شاهرخ به خدمت وی رسیدند.^(۱۷)

در زمان شاهرخ مالیات مازندران به هرات فرستاده نشد. شاهرخ علت این امر را پرسید و سید نصیرالدین مرعشی برای توضیح این مسأله به هرات رفت و به شاهرخ چنین گفت که ما جماعتی سادات غارت‌زده و تالان (تاراج) دیده‌ایم که شما عنایت فرموده و ملک موروثی را به ما بخشیده‌اید و در این دو سه سال که به مازندران رفتیم، این منطقه همه روزه در شورش و فتنه است و سید علی حاکم مازندران هنوز استقلالی پیدا نکرده و پس از بهبود اوضاع مال را تقدیم خزانه شما خواهد کرد. شاهرخ سید نصیرالدین را در هرات نگه داشت و شخصی را به مازندران فرستاد تا نزد سید علی برود و موضوع را بررسی کند. چون آن فرستاده به ساری رسید سید علی دستور داد تا آن فرستاده را گرفتند و با چوب زدند و ریش او را تراشیده و روانه کردند. چون فرستاده شاهرخ به هرات رسید سید نصیرالدین را زندانی کردند و سپاهیان شاهرخ عزم مازندران کردند، اما در این میان مذاکراتی صورت گرفت و سید علی فرزند خود سید مرتضی را با تحفه‌ها و هدایایی به درگاه شاهرخ فرستاد و عذر گستاخی خود بخواست و گفت: توقع ما این است که چون شاهرخ به ما عنایت کرده مازندران را مانند سابق به سادات ببخشد تا او علاوه بر اینکه هدایا و مالیات مازندران را می‌فرستد خود به خدمت شاهرخ برسد. پس شاهرخ تقاضای او را اجابت نمود و سید نصیرالدین را آزاد کرده و روانه مازندران نمود (۱۹ / ص ۶۷-۶۸).

پس از سید علی فرزند او سید مرتضی و بعد از آن سید محمدبن سید مرتضی حاکم ساری شد. شاهرخ طمع در مازندران کرد و اگر چه سپاه شاهرخ شکست یافت، اما باز ساری را از او گرفت و سرانجام دختر سید محمد را به شاهرخ دادند تا آن ناحیه را بدو وا گذاشت (۱۸ / ص ۵۷-۵۶).

نتیجه

منطقه مازندران در زمان تیمور در اختیار مرعشیان بود. رهبر این خاندان سید قوام‌الدین که بر اثر نفوذ فکری وی مردم مازندران به او دل بستند. قبل از اینکه به قدرت برسد، با حاکم آن ناحیه به نام کیا افراسیاب چلاوی متحد گشت، لیکن تضاد گوناگون بین آن دو و خوی و اشرافیت کیا افراسیاب سبب گسیخته شدن و در نهایت پیروزی سید قوام‌الدین شد.

مرعشیان با یکدلی و یکرنگی در اندک زمان ممکن و با خوی جوانمردی و فتوت و راستی تمامی منطقه مازندران را در حیطه نفوذ خود در آوردند. صداقت مرعشیان، مبارزه با تجمل‌پرستی و دنیاگرایی سبب موفقیت بیشتر این خاندان شد. هر چند که این رویه تا پایان حکومت مرعشیان ادامه نداشت، زیرا که آنها در اواخر حکومت دست به مال‌اندوزی و انباشتن ثروت زدند و این مسأله باعث دور شدن مردم از آنها شد. اگر چه علت عمده فروپاشی مرعشیان را در درجه اول ظهور تیمور و هوس جهان‌گشایی وی باید دانست، اما نباید از نظر دور داشت که جنگ‌های پی‌درپی این خاندان با امرای محلی و همسایگان و همچنین دنیاگرایی رهبران بعدی از عوامل فروپاشی این نظام به‌شمار می‌رود.

حمله تیمور به مازندران ضربه بسیار مهلکی بود که بر حکومت مرعشیان و مردم آن ناحیه وارد آورد، اگر چه پس از سید کمال‌الدین و تصرف مازندران به دست تیمور، دوباره مرعشیان در زمان شاه‌رخ به این ناحیه مراجعت کردند، اما آن یکپارچگی و وحدت هرگز به این ناحیه تا زمانی که این منطقه در عصر شاه عباس اول ضمیمه دولت مرکزی صفویه شد، باز نگشت.

پی‌نوشت

- ۱- برای اطلاع در خصوص خاندانهای حکومتگر مازندران به منابع زیر مراجعه فرمایید: تاریخ طبرستان؛ سید ظهیرالدین مرعشی؛ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران؛ اعتمادالسلطنه، محمدحسن؛ التذوین فی احوال جبال شروین؛ اولیاءالله آملی؛ تاریخ رویان؛ چراغعلی اعظمی سنگسری؛ گاوبارگان پادوسپانی؛ عباس زریاب خویی؛ «پادوسپانیان»، دانشنامه جهان اسلام.

۲- سید ظهیرالدین مرعشی در خصوص دوره حکومت این سلسله می‌نویسد: «تا قتل ملک فخرالدوله حسن که تاریخ هفتصد و پنجاه بود و استیصال آل باوند گشت، صد و بیست و پنج سال بود. اما متغلبان از نواب خلفا و پادشاهان ترک و داعیان دین از اولاد حضرت رسول^(ع) در این باب در مازندران و رویان داخل می‌گردند و گاهی تمامی ولایت از ایشان مسلوب می‌گردانیدند و ایشان به طریق اسفاهی‌گری در ولایت طبرستان می‌بودند و گاهی ملک‌الجبال بودند و دشت مازندران به تصرف متغلبان بود (۲۰ / ص ۱۶۳).

۳- چلاو نام یکی از دهستانهای بخش مرکزی شهرستان آمل است (فرهنگ جغرافیایی ایران، تهران، ۱۳۳۹، ص ۹۱).

۴- خواهر افراسیاب زن ملک فخرالدوله حسن بود و وی از شوهر سابقش دختری به نام ربیبه داشت. کیا افراسیاب به اتفاق خواهرش، فخرالدوله حسن را به مباشرت ربیبه نسبت کرده از علما و فقها در باب قتل او فتوی گرفتند (۱۰ / ص ۳۳۷).

۵- افراسیاب دو پسر به نامهای کیا علی و کیا محمد داشت که ملک فخرالدوله هنگام یاد دادن شاهنامه به آنها، با خنجر خود به‌دست یکی از آنها به قتل رسید (۱۰ / ص ۳۳۷؛ ۲۰ / ص ۱۲۱).

۶- خواندمیر می‌نویسد: زبان به گفتن کلمه استغفرالله گردان ساخته از ارتکاب شراب و سایر منهیات توبه کرده بود. رباعی:

از شرب مدام و لاف مشرب توبه وز عشق بتان سیم غبغب توبه
در دل هوس گناه و بر لب توبه زین توبه نادرست یا رب توبه

(۱۰ / ص ۳۳۸)

۷- به نوشته مؤلف حبیب‌السیر (۱۰ / ص ۳۳۸).

اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود بین که جام زجاجی چگونه‌اش بشکست

۸- سید ظهیرالدین مرعشی می‌نویسد: ارکان دولت کیا افراسیاب پس از هزیمت هر که را در راه می‌یافتند سر از تن می‌انداختند. عورتی پنبه زرع کرده و از شاخ درخت بسر حوالی آن مزرع استواری کرده که به لفظ مازندرانی آن را پرچین می‌خوانند. حوالی آن پرچین را آب روان کردند که گل آن موضع چنان نرم شد که سواران همه درگل ماندند. درویشان به یک حمله چنان تیرباران کردند و اول تیر بر سینه پرکینه کیا افراسیاب بر آمد و سه فرزند او نیز مقتول گشتند و آن عورت را که پرچین به دور زراعت پنبه خود کرده بود جلالک‌مار می‌گفتند که فرزندش جلالک نام بود و اکنون در مازندران محاربه جلالک مار پرچین شهرت دارد. (جلالک‌مار به مازندرانی یعنی مادر جلال کوچک). (۲۰ / ص ۸۲-۱۸۱).

۹- بد ممکن که بد افتی چه ممکن که خود افتی

(۱۵ / ص ۹۶)

۱۰- شاید منظور از امیرعلی، سید کمال‌الدین است که احتمالاً اسم کامل وی سید کمال‌الدین علی بوده است.

۱۱- این قلعه که در قرن هشتم هجری به وسیله سادات مرعشی بنا شد، در شمال آمل حدود چهار فرسنگ به جانب دریا و بر بلندی‌های مشرف به دهکده زرکه و کرسنگ قرار داشت که امروز به فرنگیس معروف است. ابن‌اسفندیار درباره ماهانه‌سر که بعدها محل مستحکمی برای استقرار خاندان مرعشی مازندران شد می‌نویسد: «پادشاهی که ماهیه‌سر (ماهانه‌سر؟) نام داشته در محلی واقع در چهار فرسخی آمل مسکن داشت. در مجاورت آن خندق عمیقی است پر از آب و علف‌هایی که هر چه در آن بیفتد به کلی ناپدید می‌شود». (۳۷-۳۸ / ص ۲)

۱۲- قراطغان از توابع اشرف (بهشهر) است (۱۱ / ص ۱۰۷).

۱۳- سید ظهیرالدین مرعشی لشکریان مرعشیان را با لشکر تیمور مقایسه کرده و می‌نویسد: «باوجود عظمت و جلال و کثرت عده و عدد لشکر به اقبال همچنان بود که قطره‌ای از بحر بردارند و یا ریگی از بیابان کم گردانند». (۲۰ / ص ۲۲۹).

۱۴- مرعشی در این خصوص می‌نویسد: «اسکندر شیخی از خبث طینت موروئی خود در مجلس همایون (تیمور) از احوال استرآباد و ساری دروغی چند بر هم بسته و می‌گفت، خاطر مبارک همایون مایل تسخیر طبرستان بود...» (۲۰ / ص ۲۲۴).

۱۵- تنگه: پول مرسوم آن زمان.

۱۶- سبیکه: قطعه طلا یا نقره گداخته و در قالب ریخته، شوشه زر و سیم (فرهنگ معین).

۱۷- برای اطلاع کامل ر. ک به *زبدۃ‌التواریخ*، ج ۱، ص ۴۵۰ - ۴۵۸؛ *روضه‌الصفاء*، ج ۶، ص ۶۰۶-۷؛ *مجمل‌خوافی*، ص ۹-۲۰۸؛ *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، ج ۲، جزء ۱، ص ۱۲۷.

منابع

- ۱- آملی، اولیاءالله. *تاریخ رویان*، تصحیح منوچهر ستوده، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۳۴۸.
- ۲- ابن اسفندیار. *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، انتشارات پدیده (خاور)، تهران، ۱۳۶۶.
- ۳- ابن عرب‌شاه، *عجایب‌المقدور فی اخبار تیمور* (زندگانی شگفت‌آور تیمور)، ترجمه محمدعلی نجابتی، تهران، ۱۳۵۶.

- ۴- اعظمی سنگسری، چراغعلی. *گاو بارگان پادوسبانی*، تهران، ۱۳۵۴.
- ۵- برزگر، اردشیر. *تاریخ طبرستان پیش از اسلام*، تهران، ۱۳۲۹.
- ۶- بطروشفسکی، ا. پ. *نهضت سریداران خراسان*، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۱.
- ۷- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله. *زبدةالتواریخ*، ج ۱ و ۲، تصحیح سید کمال حاج سید جوادی، تهران، ۱۳۷۲.
- ۸- حسینی تربتی، ابوطالب. *تزوکات تیموری*، از روی چاپ اکسفورد، ۱۷۷۳ م.
- ۹- خوانی، فصیح احمد بن جلال الدین. *معجم فصیحی*، ج ۳، تصحیح محمود فرخ، مشهد، ۱۳۳۳.
- ۱۰- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین الحسین. *تاریخ حبیب السیر*، ج ۳، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۳۳.
- ۱۱- رایینو، ه. ل. *مازندران و استرآباد*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، مقدمه مترجم، تهران، ۱۳۶۵.
- ۱۲- سمرقندی، دولتشاه. *تذکره الشعراء*، به همت محمد رضایی، تهران، ۱۳۶۶.
- ۱۳- سمرقندی، عبدالرزاق. *مطلع السعدین و مجمع البحرین*، به تصحیح محمد شفیع، لاهور، ۱۹۶۴ م.
- ۱۴- سمرقندی، عبدالرزاق. *مطلع السعدین و مجمع البحرین*، ج ۱، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۵۳.
- ۱۵- شامی، نظام الدین. *ظفرنامه*، به اهتمام فلکس تاور، پراگ، ۱۹۵۶.
- ۱۶- فومنی گیلانی، عبدالفتاح. *تاریخ گیلان*، تصحیح منوچهر ستوده، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹.
- ۱۷- کلاویخو، گونزالس. *سفرنامه*، ترجمه مسعود رجب نیا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۶.
- ۱۸- گیلانی، ملاشیرعلی. *تاریخ مازندران*، تصحیح منوچهر ستوده، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۵.
- ۱۹- مرعشی، سید ظهیر الدین. *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، تصحیح برنهارد دارن، بطرزیورغ، ۱۸۵۰ م.
- ۲۰- مرعشی، سید ظهیر الدین. *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، به کوشش محمدحسین تسبیحی، تهران، ۱۳۶۸.
- ۲۱- مرعشی، میر تیمور. *تاریخ خاندان مرعشی مازندران*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۶۴.

- ۲۲- میرجعفری، حسین. *تاریخ تیموریان و ترکمانان*، انتشارات دانشگاه اصفهان، اصفهان، ۱۳۷۵.
- ۲۳- میرخواند، محمدبن خاوندشاه. *روضه‌الصفاء*، ج ۶، تهران، ۱۳۳۹.
- ۲۴- یزدی، شرف‌الدین علی. *ظفرنامه*، تصحیح محمد عباسی، ج ۱ و ۲، تهران، ۱۳۳۶.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی